

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان هری- مترجم: سیف خدایاری
منبع: روشنگر شماره ۳۵

دبی شهر بردگان

بخش دوم



۳. پشت پرده سیمای ظاهری شهر:

سه دبی متفاوت از هم وجود دارد که هر سه در هم تنیده اند. سرمایه گذارانی مانند کارن ، اماراتی های تحت حاکمیت شیخ محمد و خارجی هائی که شهر را ساخته اند و در تله آن افتاده ند. آنها در پشت پرده سیمای شهر قایم شده اند. شما آنها را همه جا می بینید، در دسته های زنجیری که لباس های آبی دلمه بسته از چرک بر تن دارند و در جاهائی که رئیس سرشان داد می کشد. اما به شما آموخته می شود که آنها را نگاه نکنید. شیخ شهر را ساخته است.

کارگران؟ کدام کارگران؟ هر شامگاه صدها هزار مرد جوان که دبی را ساخته اند، سوار بر اتوبوس از محل کار به منطقه مطرودی که یک ساعت با شهر فاصله دارد، برده می شوند. به جائی که دور از مردم در قرنطینه قرار دارند. چند سال قبل آنها را با کامیون حمل حیوانات حمل می کردند. اما خارجی ها شکایت کردند که چیز چشم نوازی نیست. بنابراین اکنون آنها را در اتوبوس های فلزی می اندازند که در گرمای بیابان مانند گلخانه است. کارگران مانند اسفنجی که به آرامی چلانده شود، عرق می ریزند.

"سوناپور" چل تکه ای از هزاران و هزاران توده سیمانی است که چیزی حدود سیصد هزار نفر در آن چیده شده اند. جائی که اسم هندی آن به معنی شهر طلاست.

با اینکه از بوی عرق و فاضلاب می ترکیدم در اولین کمپ توقف کردم و مشتاق بودم کسی، هر کسی باشد به من بگوید چه بر

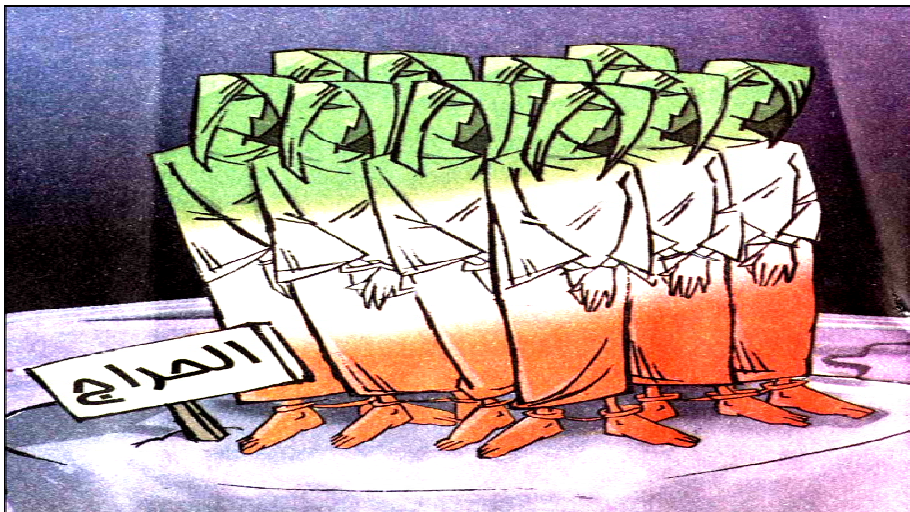
سرشان آمده است.

سahینال منیر جوان بیست و چهار ساله ای از دلتاهای بنگلادش، می گوی:

"بیرون از اینجا، برای آوردن به اینجا، گفته می شود که دبی بهشت است. بعد اینجا می آئی و می فهمی که جهنم هم نیست. چهار سال پیش به اینجا آمدم. یک کارچاق کن به روستایمان در جنوب بنگلادش آمد و گفت: جایی هست که می توانید ماهیانه چهل هزار تکا (۴۰۰ پوند) پول برای هشت ساعت کار در ساختمان سازی بگیرید. جایی است که امکانات خوبی دارد، غذا و همه چی هم عالی. تنها کاری که باید بکنید اینه که ۲۳۰۰ پوند بدهید تا ویزای کار بهتان بدن، پولی که راحت در شش ماه اول بدست میارین. من هم زمین کشاورزی ام را فروختم و کمی هم قرض گرفتم تا به بهشت موعود برسم. به محض اینکه به دبی رسیدم در فرودگاه، شرکت پاسپورتم رو ازم گرفت و هنوزم اونو ندیده ام. بعد با پروئی تمام گفتند که از امروز بعد، روزی ۱۴ ساعت در گرمای بیابان کار می کنید. زمانیکه به توریست ها توصیه می شد حتی پنج دقیقه هم بیرون نیایند. تابستان ها گرما به ۵۵ درجه هم می رسد و فقط ۵۰۰ درهم (۹۰ پوند) پول می دادند. یک پنجم پولی که قولش را داده بودند. شرکت می گوید اگه نمی خواهی، برگرد خانه. اما چه جوری برگردم خانه! شما پاسپورتم را برده اید و پول بلیط را هم ندارم. بعد می گن: خیلی خوب، بهتره بمانید و کار کنید."

سahینال وحشترده است. افراد خانواده اش در خانه، پسر، دختر، پدر، مادر و زنش منتظر پول اند. آنها خوشحال اند از اینکه بالاخره ساهینال پول پیدا می کند. اما دو سال است اینجا کار می کند و تا حالا فقط پول آمدنش به اینجا را به دست آورده است. تمام چیزی که پیدا کرده است کمتر از پول اولیه اش در بنگلادش است.

او اتاقش را به من نشان می دهد. سلول کوچک سیمانی و خفه با تخت های سه طبقه که همراه ۱۱ نفر دیگر باید اینجا زندگی کند. تمام خرت و پرتش روی تخت ریخته شده است، سه تا پیراهن، یک شلوار نیمه کاره و یک گوشی موبایل. بوی گند اتاق را برداشته است. لباسشویی های گوشه کمپ (سوراخانی در زمین) زیر توده ای از پشه های سیاه و مدفوع دفن شده است. هیچ کولر یا پنکه ای در کار نیست، بنابراین گرما کشنده است و انسان نمی تواند بخوابد. آنها شب و روز باید عرق بریزند و خودشان را بخاراندند. در چله تابستان مردم کف زمین یا در پشت بامها می خوابند. هر جا، جایی که یک نسیم کوتاه بوزد. آبی که با تانکرهای گالوانیزه به اینجا می آورند، تصفیه نشده است و مزه نمک می دهد. ساهینال می گوید "ما را مریض کرده است اما چاره ای نداریم، باید بخوریم."



او می گوید:

"کارش بدترین کار در دنیا است، باید بلوک های ۵۰ کیلویی در شدیدترین گرما حمل کنیم. گرمایش هم مثل هیچ جا نیست. طوری عرق می ریزیم که روزها و هفته ها ادرار نداریم. اون هم مانند عرقی است که از زیر پوستمون بیرون می زند. آدم سرش گیج میره و مریض میشه اما اجازه نداریم دست از کار بکشیم، مگه یه ساعت در وسط ظهر. آگه چیزی را ببندازیم یا اشتباهی بکنیم به معنی مرگمونه. آگه مریض بشیم و کارو تعطیل کنیم از مزدمان می زنند و مدتهای بیشتری اینجا گیر می کنیم."

ساهیبال در حال حاضر در طبقه ۶۷ ام یک برج کار می کند. اسمش را نمی داند فقط می داند که توی آسمان، تو گرما بالا می رود. او در این دوسال که دبی بوده است تا به حال منطقه توریستی را ندیده است. تنها چیزی که دیده است، طبقه های بیشتر و بیشتر ساختمان هاست که بالا می روند.

می پرسم:

"از این وضعیت عصبانی هستی؟" مدتی آرام می ماند و می گوید:

"اینجا کسی خشمش رو بروز نمی ده. یعنی نمی تونیم. ما رو مدتی به زندان می اندازن و بعد دیپورت می کنن. پارسال بعضی از کارگرا بعد از اینکه چهار ماه پول نگرفته بودن، اعتصاب کردند، پلیس اونا رو محاصره کرد با ماشین آب پاش و باتوم برقی به جانیشان افتاد و آنها را سرکار برگرداند. سر دسته ها رو هم زندانی کردند."

می پرسم:

"پشیمان نیستید آمدید اینجا؟" همه آنها سرشان را پائین می اندازند. ساهیبال می گوید:

"چه طوری فکرش را بکنیم، ما اینجا سقط شده ایم. آگه درباره ش فکر کنیم ... " او جمله را ناتمام می گذارد. در آخر یکی از کارگرا سکوت را می شکند و می گوید:

"من وطنم راز دست داده ام، خانواده ام را، زمینم را. می توانستیم در بنگلادش چیزی بکاریم و بخوریم. اینجا هیچی نمی روید مگر نمک و ساختمان ها."

آنها می گویند:

"بعد از شروع بحران برق صدها کمپ را قطع کردند و ماهها پول هم ندادند. شرکت ها با پاسپورت و پول رفته بودند. همه چیز ما را به فنا برده اند. اگر یک قسمی هم به بنگلادش برگردیم، رباخواران فوراً از ما پول می خواهند. آگه نداشته باشیم باید برویم زندان."

به نظر می رسد که تمام این کارها غیرقانونی است. به شرکت ها گفته شده است سروقت پرداخت کنند، پاسپورت ها را نگیرند، در گرمای شدید هم کار را تعطیل کنند، اما یک نفر را ندیدم که چنین چیزی دیده باشد، حتی یک نفر. این افراد با همدستی مقامات دولتی دبی به اینجا آورده شده و گرفتار شده اند.

مرگ ساهیبال در اینجا چیز محتملی است. یک مرد انگلیسی که در کار ساختمان کار می کند به من گفت:

"خودکشی های زیادی در کمپ ها و ساحه های کار صورت می گیرد اما هیچ گاه گزارش نمی شوند."

با این وجود خانواده های این افراد هم راحت نیستند. به راحتی زیر آوار بدهی فرو رفته اند. یک تحقیق از سازمان دیدبان حقوق بشر نشان داده است که "کتمان حقیقت" در مورد میزان مرگ و میر بر اثر گرما، خفگی، کار اضافی و خودکشی در دبی صورت گرفته است. فقط در سال ۲۰۰۵، کنسولگری هند تعداد ۹۷۱ مورد از مرگ شهروندان خود را ثبت کرده است. بعد از اینکه این آمار افشاء شد، به کنسولگری اخطار داده شد که از انتشار آمار دست بردارند.

هنگام غروب آفتاب من با ساهیبال و دوستانش در کمپ نشسته بودیم. آنها با هم جر و بحث می کردند که با پول باقیمانده یک مشروب ارزان بخرند. آنها مشروب را با ولع سر کشیدند. ساهیبال از ته گلوی زخمی اش می گوید "کمکت می کنه مشنگ

بشی". در دوردست، افق دبی که ساخته دست این کارگران است بی توجه به پیرامون خود می درخشد. ■

ادامه دارد